**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020821**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

آقای قایینی به بعضی روایات تمسک کرده بودند برای اثبات زکات در پول که درش لفظ صامت به کار رفته بود و فرموده بودند صامت کنایه از پول است، عرض کردیم هیچ شاهدی بر این که صامت کنایه از پول باشد ما نداریم. صامت در اکثر کتب لغوی به معنای ذهب و فضه معنا شده، مثل معجم مقاییس اللغة، محکم، در مخصص هم از ابن سکین نقل کرده، صحاح، شمس العلوم. در جمهرة اللغة می‌گوید الصامت ما کان من العین و الورق، عین یعنی طلا، ورق هم یعنی نقره. در تهذیب اللغة اظهری یک چیزی اضافه کرده، گفته الصامت الذهب و الفضة و الجوهر، جوهر هم اضافه کرده. بعضی از کتب لغوی صامت را ما ادای حیوان معنا کردند، در لسان العرب هست که قبل از آن هم در کتب لغوی دیگر هم هست، نکتۀ جالب اینجاست شمس العلوم یک عبارت معروف عربی هست یک جا آن را به معنای ما ادای حیوان گرفته، یک جا به معنای ذهب و فضه گرفته. در شمس العلوم ۶/۳۸۲۱، می‌گوید یقال ما یقول ناطق و لا صامت، فالصامت الذهب و الفضة و الناطق الحیوان. ۱۰/۶۶۴۷، یقال ما له صامت و لا ناطق و الصامت ما سوی الحیوان من المال و الناطق الحیوان، اینجوری. مورد دومش صامت ما سوی الحیوان گرفته. این هم معنای دوم.

معنای سوم خصوص دراهم و دنانیر را ذکر کردند به عنوان صامت، ابو عبید دارد العامة یرون الصامة الدراهم و الدنانیر، دراهم و دنانیر. ولی ظاهرا از استعمالاتش برمی‌آید صامت به معنای ذهن و فضه است، در روایات ما هم به معنای ذهب و فضه به کار رفته، و در مقابل مثلا غلات، کافی، جلد ۳، ۵۴۱، رقم ۵، در مقابل غلات قرار گرفته، صامت به معنای مطلق ما ادی الحیوان نیست. در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۹۱، رقم ۲، صامت در مقابل بستان و دار قرار گرفته. در کلمات فقهای ما هم اینها صامت به معنای طلا و نقره است. البته صامت گاهی اوقات به معنای دراهم و دنانیر هم به کار رفته، یعنی دراهم و دنانیر به کار رفته ولی فکر می‌کنم نه از باب این است که خصوصیت برای دراهم و دنانیر داشته باشد، چون بحث زکات است، زکات دراهم و دنانیر درش زکات هست، و الا صامت به معنای مطلق درهم و دینار هست، در خود این روایاتی ما هم که می‌گوید الصامة المنقوش، منقوش آن مسکوک بودنش است، ازش استفاده می‌شود که صامت به معنای ذهب و فضه است. حالا ۲، ۳ تا عبارت فقها را هم بخوانم، در مقنعۀ شیخ مفید دارد لا زکاة عند آل الرسول فی صامة اموال الاطفال و المجانین من الدراهم و الدنانیر. بعد می‌گوید و علی غلاة و انعامهم الزکاة. و بعد گفته و لیس یجری ذلک مجری الاموال الصامته علی ما جائنی الصادقین علیهم السلام.

در نهایة هم دارد ؟؟؟ ما علی الاموال الصامته من الغلاة و المواشی، یک عبارتش، نهایة صفحۀ ۱۷۴، آن یکی مقنعه ۲۳۸، در سرائر هم هست فرض الزکاة یتعلق بثلاثة اصناف الاموال الصامة و الحرص من الانعام. توجه دارید این عبارت‌ها، بعضی از دوستان می‌گفتند عبارت‌های لغوی که شما آوردید الصامة بود نه المال الصامة. این عبارت‌ها المال الصامة هم هست، الاموال الصامة. حالا یک عبارت دیگری هم می‌آورم این عبارت جالب است به خاطر بحث مال که در بحث چیز هم هست، یک کتابی هست الاشارة الی محاسن التجارة، ؟؟؟ دمشقی، در صفحۀ چهارده‌اش این عبارت دارد، فی بیان حقیقة المال. بعد در مورد مال، مال را اینجور معنا کرده المال فی اللغة اسم للقلیل و الکثیر من المغتنیات، هر چیزی که آن را انسان نگهداری کند. مغنتیات من فکر می‌کنم یعنی مملوکات کأنّ شاید بخواهیم معنایش کنیم. بعد می‌گوید هذه التسمیة تنقسم الی اربعة اقسام، احدهما یسمی الصامت، و هو العین و الورق و سایر المسبوق منها. کلمۀ سایر در لغت به معنای بقیه است ولی یک استعمال غلط شایعی داشته، سایر را به معنای تمام اطلاق می‌کردند، که مرحوم نجاشی هم در رجال خودش کلمۀ سائر را به معنای تمام همگی به کار برده، حریری در درة القواص هم اشاره می‌کند جزء اغلاط مشهور به کار بردن سائر به معنای همه است، این هم ظاهرا به همین معناست. و العین و الورق و سائر المسبوق منها، یعنی همۀ آن چیزهایی که از طلا و نقره ساخته می‌شود، حالا چه طلا و نقرۀ نساخته باشد یا ساخته که آن دراهم و دنانیر هم جزء این مسبوق منهاست.

الثانی الارز و یشتمل الامتعه و البزائر و الجواهر و الحدید. این جواهر را در صامت قرار نداده، جواهر را در ارز قرار داده. و الحدید و النحاس و الرصاص و الخشب. و ظاهرا هم جواهر جزء صامت نیست، آن عبارتی که آوردم از تهذیب اللغة سایر کتب لغت با آن موافقت نمی‌کنند. و الحدید و النحاس و الرصاص و ال، تا آخر عبارت.

و الثالث یسمی العقار، بعد اقسام عقار و سقف دار و بی سقف، همۀ اینها را توضیح می‌دهد، الرابع الحیوان و العرب تسمیه المال الناطق مقابلة لتسمیة المال من العین و الولد المال الثابت. این عبارت مال الصامت دارد. بعد می‌گوید و هو ثلاثة اصناف احدها الرقیق و هو العبید و الاماء و الثانی الکراء و هو الخیل و الحمیر و الابل المستعملة و الثالث الماشیة و هی الغنم بقر ؟؟؟ المهملة. این هم این عبارت.

**شاگرد:** قرن چند؟

**استاد:** من دقیق، در کتابنامۀ برنامه دیدم نوشته قرن ۶، من دقیقا کی است و اینها را خودم نمی‌دانم، دمشقی، جعفر بن علی؟ کی یک همچین چیزی را نوشته بود قرن ۶. بنابراین در این که هیچ شاهدی بر این که صامت یا المال الصامت به معنای پول باشد اصلا نداریم، صامت به معنای طلا و نقره است، یا مطلق غیر حیوان است. اگر مطلق غیر حیوان بگیریم آن کنایه از پول قرار دادنش که خیلی سخت است، حالا باز اگر دراهم و دنانیر بود می‌گوییم چون غالبا دراهم و دنانیر پول هستند ممکن است کنایه از او باشد، تازه آن هم دراهم و دنانیر نیست صامت، صامت ذهب و فضه است. الذهب و فضه غیر از دراهم و دنانیر است. بنابراین این روایت‌ها هیچ ربطی به بحث ما ندارد. آقای قایینی وجه دوم می‌گویند احادیث زکات در مال و ایشان مال را هم در بعضی بحث‌هایشان می‌گویند مراد از مال نقدین است و پول است که حالا بعد ما قبلا این مطلب پرداختیم که مال به معنای نقدین نیست، در نقد کلام مرحوم آقای هاشمی، اینجا هم ایشان یکی دو تا استدلال دیگر می‌کنند متفاوت با استدلالات آقای هاشمی به آن هم می‌پردازیم، ولی عمدۀ قضیه همین هست که اصلا این روایت‌ها جهتی که روایت ناظر هست آن جهت غیر از جهت مورد بحث ماست، نکته‌اش نکتۀ دیگری است و روایت‌هایی که در یک جهت خاصی وارد می‌شود اطلاق ندارد. صحیحۀ علی بن یقطین را خواندیم، دو تا صحیحۀ علی بن یقطین بود خواندیم، روایت بعدی صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم هست، صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم در سه تا رقم در جامع الاحادیث آمده، ۱۲۸۰۷، ۱۲۸۰۹ و ۱۲۸۱۰. قطعه‌ای از یک روایت است.

۱۲۸۰۷ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ وَ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَإِنَّهُ يُزَكِّيهِ» این این روایت.

این روایت می‌تواند ناظر به این باشد که دو تا احتمال در این روایت هست، یک احتمال این است که مثل روایت قبلی، این ناظر به این باشد که باید سال بگذرد، چون قبلش هم چیزهایی که هست می‌گوید اگر ده ماه، یازده ماه باشد کفایت نمی‌کند باید سال بگذرد امثال اینها، ناظر به این هست که باید دقیقا یک سال بگذرد تا زکات واجب باشد. یک بحث دیگری که در روایات، بعضی روایات دیگر ناظر به این هست آن این است که زکات قبل از ظرف پرداختش، یعنی قبل از این که سال بگذرد نمی‌شود پرداخت کرد. یک بحث این است که وجوبش کی است، یکی اینکه قبل از وجوب می‌شود پرداخت کرد یا نمی‌شود پرداخت کرد. این ممکن است روایت فانه یزکیه ناظر به این باشد که به اصطلاح باید سال بگذرد تا بشود ادا کرد. خب یک سری روایت‌های دیگری ناظر به این جهت هست، مثلا روایت ۱۲۸۲۵ را ببینید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ أَ يُزَكِّيهِ إِذَا مَضَى نِصْفُ السَّنَةِ»

می‌شود زکات را وسط سال پرداخت کرد؟ امام می‌فرماید «لَا وَ لَكِنْ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ يَحِلَّ عَلَيْهِ» زکات واجب بشود «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَاةً إِلَّا لِوَقْتِهَا وَ كَذَلِكَ الزَّكَاةُ وَ لَا يَصُومُ أَحَدٌ شَهْرَ رَمَضَانَ إِلَّا فِي شَهْرِهِ إِلَّا قَضَاءً وَ كُلُّ فَرِيضَةٍ إِنَّمَا تُؤَدَّى إِذَا حَلَّتْ.»

این یک روایت.

۱۲۸۲۶ هم باز «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَ يُزَكِّي الرَّجُلُ مَالَهُ إِذَا مَضَى ثُلُثُ السَّنَةِ»

آن نصف باز کمتر. «قَالَ لَا أَ تُصَلِّي الْأُولَى قَبْلَ الزَّوَالِ.» اولی یعنی نماز ظهر. نماز ظهر را قبل از زوال می‌شود خواند؟ باید وقتش بشود. حالا یک روایتی هست که اجازه داده که زکات قبل از وقتش داده بشود حالا آن مورد بحث است که این را چه کار بکنیم. سالته عن الرجل یوکد زکاته قبل المحل فقال اذا مضی ثمانیة اشهر فلا بأس.

بعد علی ای تقدیر این روایت فانه یزکیه ممکن است ناظر به این جهت باشد که این توجه بفرمایید که می‌گویم ناظر به این جهت باشد، البته روایت‌های بعدی‌اش بیشتر با آن معنای اوّل سازگار است، ولی معلوم نیست که اینها یک روایت باشد، چون عبارت، این عبارت ۱۲۸۰۷ عن زرارة به نظر می‌رسد چند تا روایت هست که با همدیگر جمع شده یک روایت زراره از امام باقر دارد خب می‌گوید سؤال سر همین هست که یازده ماه اگر شخصی نصاب دارد، یازده ماه یک کمی کمتر از نصاب دارد، ماه بعدا حساب می‌شود، زکات واجب می‌شود یا واجب نمی‌شود آن آن بحث‌هاست. بعد می‌گوید قال و قال زراره و محمد بن مسلم قال ابو عبد الله علیه السلام ایما رجل کان له مال و حال علیه الحول فانه یزکیه. این ممکن است ناظر، بعد می‌گوید قلت له فان هو ذهبه قبل حله بشهر او بیوم قال لیس علیه شیء ابدا. این ظاهرش این است که ناظر به وجوب است، می‌خواهد بگوید باید سال بگذرد تا واجب بشود، بدون سال گذشتن واجب نیست. می‌تواند احتمالی که عرض کردم که، بعد البته ادامه دارد آن ادامه‌هایش هم باز همه مربوط به وجوب است ولی معلوم نیست مال این روایت باشد. می‌گوید قال و قال زرارة عنه علیه السلام انه قال انما هذا بمرتبة رجل افطر فی شهر رمضان یوما، می‌گوید که اگر هنوز واجب نشده مانعی ندارد، واجب نمی‌شود و اینها. سال نیامده واجب نمی‌شود.

**شاگرد:** حاج آقا چند تا روایت است اینها؟

**استاد:** این یک روایت است.

**شاگرد:** کافی با یک سند در یک شماره مثلا این همه را

**استاد:** آنها اینها را می‌گویید؟ اینها روایت‌های متعدد است، ولی چون همه‌اش در آن کتاب مثلا حریز پشت سر هم آمده بوده و همه‌اش هم مربوط به آن باب بوده، همه‌اش مربوط به زکات و کی واجب بوده اینها.

**شاگرد:** ؟؟؟ معمولا جدا جدا

**استاد:** نه اینجا در کتاب حریز اینها پشت سر هم آمده بوده سندش واحد است، کتاب حریز اینها به این شکل آمده. خب حالا شاید چند تا هستند. بیش از، حداقل ۳ تا روایت هست در این مجموعه. این هم این روایت.

روایت بعدی، یعنی ببینید این روایت‌ها ناظر به این است آن چیزی که ناظر به این نیست که بر چه چیزی زکات واجب است، بر چی واجب نیست؟ به خاطر همین کل مال یحول علیه الحول این که قطعا همۀ مال‌ها درش زکات واجب نیست، بحث سر این است آن مالی که سال درش معتبر هست باید سال بگذرد تا زکات بیاید و الا سال نگذشته ولو نزدیک سال هم باشد یک روز به سال مانده زکات واجب نمی‌شود. ناظر به همان نکته‌ای که در ذیل همین روایت هم هست که اگر مثلا یک روز مانده به سال بخشید از ملکش خارج کرد، فروخت امثال اینها زکات واجب نمی‌شود. اما این که حالا چه چیزی درش زکات واجب است، چه چیزی زکات درش واجب نیست به این کاری ندارد. خب این هم این مطلب. این مطلب که باید سال بگذرد در صحیح حلبی، صحیح محمد حلبی و صحیح عبد الله بن سنان هم ظاهرا همین شکلی است. سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یفید المال قال فلا یزکیه حتی یحول علیه الحول. سال باید بگذرد همینجوری واجب نیست. یا ۱۲۷۹۸. که آن ۱۲۷۹۸ که خیلی از همۀ اینها واضح‌تر است که ناظر به این جهت است،

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ مَوْضُوعٌ»

این مال موضوع در مقابل مال متحرک است، مالی که در تجارت به کار می‌رود آن زکات ندارد، مال موضوع مالی که معامله باهاش نمی‌شود.

«حَتَّى إِذَا كَانَ قَرِيباً مِنْ رَأْسِ الْحَوْلِ أَنْفَقَهُ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ عَلَيْهِ أَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ»

سال نشده، نزدیک سال اگر آن را انفاق کرد باز هم صدقه هست یا نه؟ «قَالَ لَا.»

این می‌گوید آن چیزی که درش سال معتبر است باید ظاهرا سال بگذرد، نزدیک سال بشود آن زکات واجب نمی‌شود باید دقیقا سال بگذرد تا زکات واجب بشود.

یک روایت دیگر که آقای قایینی با تعبیر معتبر رفاعة ازش یاد کرده، ۱۲۹۸۳. آن روایت‌های قبلی که خواندم از جهت سندی هیچ بحثی در موردش نبود، در نظرشان معتبر هستند، این روایت هم از جهت سندی هیچ مشکلی ندارد ولی نمی‌دانم چرا ایشان معتبر در این عبارت ایشان وارد شده؟ گاهی اوقات در جایی می‌گویند مثلا یک روایت بحث دارد، یک راوی‌اش نمی‌دانم امثال اینها، یا معتبر در جایی که، مرحوم آقای خویی خیلی وقت‌ها در مورد موثقات معتبر تعبیر می‌کنند چون صحبت مذهب ندارند، ولی ایشان چطور معتبر تعبیر کرده نمی‌دانم و: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَغِيبُ عَنْهُ مَالُهُ خَمْسَ سِنِينَ ثُمَّ يَأْتِيهِ فَلَا يُرَدُّ علیه رَأْسُ الْمَالِ كَمْ يُزَكِّيهِ قَالَ سَنَةً وَاحِدَةً.»

**شاگرد:** به خاطر ابراهیم بن هاشم دیگر حاج آقا.

**استاد:** نه، ابراهیم بن هاشم روایت‌هایی که صحیحه تعبیر کردند همینجور است. موارد دیگری که ابراهیم بن هاشم هست اینها را صحیحه تعبیر می‌کنند، خصوصیتی، ابراهیم بن هاشم را ایشان گیر بهش نمی‌دهد، همین الآن چیزهای دیگر. مثلا همین صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم که تعبیر می‌کند گذشت همین، دقیقا علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی، عین همین است. حالا حتی بعضی موارد که باز یک فی الجمله بحثی هم توش هست، آن روایت محمد حلبی سند این است، محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مسکان عن محمد الحلبی، ایشان صحیحه تعبیر کرده باز آن یک بحث جدی دارد که محمد بن اسماعیل کی است، آیا روایت معتبر هست، معتبر نیست، بنابر تحقیق معتبر است محمد بن اسماعیل‌اش، ‌محمد بن اسماعیل نیسابوری هست و کثرت روایت کلینی از او دلیل بر وثاقتش است. ولی باز فی الجمله بحثی دارد ولی آن ابراهیم بن هاشم بحث‌های قابل توجهی ندارد. نمی‌دانم این چطور شده که ایشان این تعبیر را کرده مثلا احتمال می‌دهم ذهن ایشان یک دفعه رفته باشد روی سماعة، سماعة بن مهران، رفاعة و سماعة هم وزن هم هستند، این که حالا امامی است یا مثلا واقفی است مورد بحث است، معتبره دیگر تعبیر کرده که از آن دعواها خلاص بشود. ولی به هر حال رفاعة من ندیدم مشکلی در موردش مطرح باشد. رفاعة نخاس بوده، بگوییم، شوخی می‌کنم، این نخاس‌ها ؟؟؟ خیلی وقت‌ها آدم‌های خوبی نبودند مثلا اینها، از باب مزاح دارم.

**شاگرد:** این فلا یرد رأس المال یعنی چی؟

**استاد:** یعنی قیمتش، الرجل یغیب عنه ماله خمس سنین دو جور غیبت مال گاهی اوقات به این هست که مال در دستش نبوده و غائب بوده، یک جایی بوده نمی‌دانسته کجاست. یکی هم این هست که غیبت به معنای این که قرض داده مال را، قرض مال داده، بعد از ۵ سال آن مال حاضر شده یا از قرض دادن به صورت ادا شده قرض، این که قرض ادا شده ولی قیمتش پایین‌تر از آن زمان اوّلیه بوده، اوّلی که داده فلا یرد علیه رأس المال، رأس المالش هم به اصطلاح بهش برنگشته، الآنی که هست آن موقع قیمتش بیشتر بوده، قیمتش پایین‌تر آمده. «كَمْ يُزَكِّيهِ قَالَ سَنَةً وَاحِدَةً.» این روایت البته محمول بر استحباب شده، چون در روایات دیگر تصریح شده که مال، مالی که، ایشان البته سنة واحدة را آقای قایینی اینجوری معنا کرده که اگر از حالا اگر یک سال بگذرد زکات درش واجب است، یعنی این مال از حالا اگر، آن که قبلا غائب بوده آنها زکات واجب نیست از حالا به بعد زکات درش، سنة واحدة یعنی اذا حال علیه الحول وجب علیه الحول، ما هم قبلا بعضی از این روایت‌ها را اینجوری معنا می‌کردیم ولی احتمال دیگر این هست که مراد این هست که همین الآن یک سال واجب است بدهد که حمل بر استحباب می‌شود. حالا بنا بر آن مبنایی که آقای قایینی معنا کردند و بهش استدلال کردند این روایت باز ناظر به یک جهت دیگر است می‌خواهد بگوید مال غایب مادام کونه غائبا زکات درش واجب نیست. در مورد مال غائب چند تا مبنا، حالا این بحث‌هایش گذشت، چند تا مبنا در میان اهل تسنن هست، یک مبنا این هست که اصلا مال غائب زکات ندارد. یک مبنا این هست که مادام کونه غائبا زکات ندارد، ولی وقتی حاضر شد تمام سال‌های قبلی هم زکات دارد. این هم دو، که این سؤالی که در این روایت هست کم یزکیه کأنّ اصل زکات‌دار بودن را مفروغ عنه گرفته، حالا چند سال؟ یک سال یا مثلا به عدد سال‌های غیبت ملاحظه می‌کند، امام علیه السلام می‌فرمایند کأنّ یک سال زکات دارد که این به فرض هم ناظر به وجوب باشد و نه ناظر به مقدار آن زکات مشروعه باشد کأنّ یک چیزی مشروع هست نمی‌دانیم یک سال مشروع است یا ۵ سال مشروع است، می‌گوید نه یک سال مشروع است. این به فرض هم ناظر به وجوب باشد نه ناظر به اصل مقدار سالی که آن زکات مشروع هست آن نکته‌ای که این می‌خواهد بگوید آن دفع آن دو تا احتمال هست، یعنی بیش از همه دفع این احتمال که در هنگامی که مال غایب بوده است زکات واجب نمی‌شود که الآن به مقدار سنواتی که مال غایب بوده زکات واجب باشد. مالی که غایب هست اصلا زکات ندارد، باید حاضر باشد، به تعبیر دیگر این در مقام بیان شرط لازم است نه شرط کافی، به اصطلاح امروزی‌ها این می‌خواهد بگوید حضور شرط لازم برای تعلق زکات است و تا مالی حاضر نباشد زکات به او تعلق نمی‌گیرد، اما حالا مال حاضر بود همین مقدار کافی هست، تمام الموضوع هست برای تعلق زکات؟ به او کاری ندارد، حالا با آن شرایطی که در جای خودش ذکر شده. دیگر شرط جدید را می‌خواهد بگوید در مقام بیان شرطیت است نه در مقام بیان اجزاء به اصطلاح قدیمی‌ها.

روایت بعدی روایت سدیر صیرفی هست، همان روایتی که در بحث زکات در مال غایب مفصل در موردش بحث کردیم، در مورد سندش و متنش و اینها آن هم دقیقا ناظر به همین هست که مالی هست که مدفون بوده.

«مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَانْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَاحْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّهِ فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بِعَيْنِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ»

این مالی فرض شده که اگر دستش بود زکات داشت. ولی الآن دستش نبوده، غائب بوده. می‌گوید حالا غائب بود بعد از این که دستش رسید نسبت به آن سال‌هایی که قبلا غائب بوده باید حساب کند زکات بدهد؟ می‌گوید نه، «قَالَ يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ.»

حالا لسنة واحدة را آن بحث‌هایی که قبلا در موردش شد که مراد از این لسنة واحدة چی است؟ لسنة واحدة اگر معنایش همین معنایی بکنیم که آقای قایینی علی القاعده این معنا را می‌کند یعنی از حالا به بعد سال معتبر است این نه این که به محضی که به دست آورد زکات بدهد، به شرط حلول حول زکات می‌دهد، یعنی این ناظر به این هست که نسبت به سال‌های گذشته لازم نیست زکات بدهد، بحث ناظر به این نیست که در چه چیزی زکات واجب است و چه چیزی زکات واجب نیست. چیزی که اگر دست خودش بود زکات داشت حالا که دستش نیست هم زکات ندارد، این به این مطلب ناظر است.

یک روایت دیگری ۱۲۸۲۴ هست، این روایت سندش هم بخوانم،

«أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى» این طریق تحویلی است، دو تا سند دارد، احمد بن ادریس عن محمد بن عبدالجبار یک طریق هست، محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی نقل می‌کند، این طریق در اعتبار صحتش بحثی نیست. طریق دوم محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان، که فضل بن شاذان هم از صفوان بن یحیی نقل می‌کند که این همان بحث‌هایی که در مورد محمد بن اسماعیل عرض کردم در مورد طریق دوم هست، اگر طریق دوم هم صحیح نباشد صحت طریق اوّل کافی است. عن صفوان بن یحیی عن محمد بن حَکِیم یا حُکَیم نمی‌دانم درستش کدام است، ذوقا باید حُکَیْم باشد عرض کردم اینها ذوقا معمولا اسم خدا را حَکِیم می‌گفتند بنده را عبد الحکیم می‌گفتند، یا حُکَیْم تعبیر می‌کردند، ولی حالا حَکِیم هم ممکن است گذاشته باشد. محمد بن حَکِیم یا حُکَیْم عن خالد بن الحجاج الکرخی، محمد بن حُکَیْم یادم نیست توثیق صریح داشته باشد، البته ما مشایخ صفوان را ثقه می‌دانیم ولی منهای جهت مشایخ صفوان الآن یادم نیست صریحا توثیق شده یا نه، به نظرم توثیق نباید داشته باشد، وثاقتش به جهت قرائنی مثل روایت صفوان و یحیی باید باشد.

«عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ»، «خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ» هم الآن یادم نیست روایت، چون تعبیر کرده صحیح خالد بن حجاج الکرخی، خالد بن حجاج توثیق دارد ببینید رفقا.

**شاگرد:** در رجال نجاشی ؟؟؟ ثقة و خالد

**استاد:** خب ثقه هیچی. چی در مورد؟

**شاگرد:** خالد بن حجاج الکرخی

**استاد:** و اخوه خالد

**شاگرد:** و اخوه خالد

**استاد:** در مورد ترجمۀ کی است؟

**شاگرد:** همین خالد بن

**استاد:** و اخوه خالد می‌گویید شما

**شاگرد:** در درایه زدند در توضیح این آوردند از این برداشت کرده که امامی صحیح المذهب

**استاد:** عبارت را یک بار دیگر بخوانید، در ترجمۀ کی است؟

**شاگرد:** یحیی بن حجاج

**استاد:** یحیی بن الحجاج گفته ثقة و اخوه خالد. خب حالا آن بنابراین که ما بگوییم ثقة و اخوه خالد یعنی ثقة هو و اخوه خالد که بعید هم نیست، مرحوم نجاشی یکی از رسم‌هایی که دارد آن این است که عطف به ضمیر مرفوع مستتر را بدون آوردن ضمیر بارز را جائز می‌داند، ثقة و اخوه، این دارد اینجور تعبیرات، ثقة و ابوه، یعنی ثقة هو و ابوه، و این اگر کسی استظهار کند ثقة و اخوه خالد بن الحجاج که در مقام این هست که هم خودش ثقه است هم برادرش خالد بن حجاج ثقه هست بعید نیست و بگوییم این ناظر به توثیق خالد بن الحجاج هست.

**شاگرد:** نمی‌خواهد گزارش بدهیم که برادرش خالد است بگوییم برادر ثقه همین مقدار؟

**استاد:** این نوعا در این مقامات نیستند، توجه داشتند که گفتند بعید نیست و اینها همه به خاطر همین احتمالات به نظرم احتمال روشن اینها این است که در مقام توثیق این شخص هست، ثقة و اخوه، این فقط بگوید برادرش کی است اینها خیلی کمتر شاید، به احتمال زیاد اینها ناظر به توثیق هست، حالا.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الزَّكَاةِ فَقَالَ انْظُرْ شَهْراً مِنَ السَّنَةِ فَانْوِ أَنْ تُؤَدِّيَ زَكَاتَكَ فِيهِ فَإِذَا دَخَلَ ذَلِكَ الشَّهْرُ فَانْظُرْ مَا نَضَّ يَعْنِي مَا حَصَلَ فِي يَدِكَ مِنْ مَالِكَ فَزَكِّهِ فَإِذَا حَالَ الْحَوْلُ مِنَ الشَّهْرِ الَّذِي زَكَّيْتَ فِيهِ فَاسْتَقْبِلْ بِمِثْلِ مَا صَنَعْتَ لَيْسَ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِنْهُ.»

این روایت ناظر به نحوۀ تعیین سال است، می‌گوید شما سال جعلی تعیین کن، یک روز تعیین کن به عنوان سر سالت، چیزی که به خصوص در خمس خیلی مرسوم است این روایت در زکات می‌گوید همین کار را بکن، سال تعیین کن بعد تصمیم بگیر که در آن موقع زکات را بدهی، آن وقت «فَإِذَا دَخَلَ ذَلِكَ الشَّهْرُ» اگر مراد زکات درهم و دینار باشد، در زکات درهم و دینار به محض ورود در ماه آخر زکات واجب می‌شود، واجب می‌شود که، نه این معلوم نیست ناظر به آن جهتش باشد.

«انْظُرْ شَهْراً مِنَ السَّنَةِ» یعنی مثلا اوّل محرم را سال قرار بده، به محض این که آن اوّل محرم را قرار دادی ببین چه مقدار پول دستت آمده زکات آن را ادا کن.

«مَا نَضَّ»، «نَضَّ» یعنی آن مقداری که نقد شده باشد، مقداری که در ذمه هست «نَضَّ» نمی‌گویند، المال الناض، با «ص، ض» یعنی مال نقد در مقابل مالی که انسان مالک هست در ذمۀ دیگران. این روایت ناظر به این جهت هست که چجوری سال تعیین می‌شود می‌گوید می‌توانید شما یک ماهی قرار بدهید سال تعیین کنید به اصطلاح از آن به بعد سال به سال زکاتتان را ادا کنید، این ناظر به این نیست که حالا چه چیزی برش زکات واجب هست، نحوۀ تعیین سال را دارد، و این ربطی به این بحث‌ها ندارد. حالا آقای قایینی اینجا یک مطلبی به نظر می‌رسد هیچ یک از این روایات اصلا دال بر مطلب ایشان نیست، آقای قایینی البته یک نکته‌ای دارد که حالا این را جلسۀ بعد عرض می‌کنم، ایشان فرمودند که مال به معنای پول است، این را حالا بحث خواهیم کرد در جلسۀ آینده آیا این مطلب درست است که مال به معنای پول است یا درست نیست؟ بعد سایر وجوه را هم دنبال خواهیم کرد. یک سری بحث‌های اصولی این بین‌ها هست من بعضی از بعضی از بحث‌های اصولی‌اش که یک مقدار تأثیر جدی دارد را طرح می‌کنم، البته ایشان وارد یک بحث مفصلی شدند در مورد این که حالا این روایت‌هایی که دال هست با ادلۀ حاصره چجوری جمع بکنیم و اینها، نکته‌ای آقای شهیدی هم دنبال کردند در بحثشان، چون آقای شهیدی ناظر بودند به این مطالب ایشان در فقه پولشان آمده، ما آن بحث را کلا کنار می‌گذاریم، ولی بعضی بحث‌های اصولی این بین هست که من مهم است آنها را عرض خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد